

این منظومه تقدیم می شود به هادی خرسندی به خاطر طنزهای ناب و خوشی که این طنزنویس با قریحه و نکته پرداز طی سی چهل سال اخیر به فارسی زبانها ارمغان کرده. م. س



قصه ما راسته!-

این طنز منظوم پس از دیدن تصویر و خواندن ادعا های خانمی سروده شده است که در نشست «کمسیون عالی حقوق بشر سازمان ملل» شرکت کرده و حرف و حدیث کهنه شده پان تورک ها را تجدید کرده بود.

وی در این نشست همچون آموزش دیده شدگان گان شصت هفتاد ساله روسیه تزاری یا روسیه سرخ یا ترکیه آتاتورکی، برضد زبان فارسی و قوم موهوم و ناشناخته ای به نام «قوم فارس» پرونده سازی کرده و مدعی بود که ایران مجموعهء ساخته شده از «ملت ها» بی ست که از زمان رضا شاه پهلوی تا امروز زیر فشار و تحت ستم «ملت فارس» قرار دارند! و حکومت مرکزی ایران «زبان قوم فارس» یعنی زبان فارسی دری را بر «ملت های دیگر» تحمیل می کند.

البته در این منظومه، روی سخن نه باشخص این بانو بلکه با بلبل زبان دیگری به نام «فاختهء نمازی» ست.

بنا بر این هرگونه تشابه ظاهری یا باطنی میان این دو کاملاً اتفاقی و مسئول آن، فرشتهء الهامی ست! که تصویر و سخنان آن خانم به سراغ شاعر فرستاده و دست تصادف به قلم او جاری کرده است. برای خواندن عین سخنان آن خانم مدعی می توانید به اینجا تشریف ببرید و باگفته ها و افکار ایشان در «نشست کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل» برخورداری شوید:-

<http://www.iranglobal.info/I-G.php?mid=2-48424&nid=haupt>

یادداشت ناگزیر:

از آنجا که این منظومه هنوز ناقص بود ولی به دلائل روشن می بایست در پاسخ مدعی منتشر می شد، من آن را برای سایتی که گزارش آن نشست کذایی را انتشار داده بود فرستادم و از مسئول سایت خواستم که امضاء را موقتاً محفوظ نگه دارد. اما وی از روی شتابزدگی، یادداشت مربوط به این درخواست را ندیده و با قید نام و نشان سراینده انتشار داد که البته اشکالی نداشت جز آن که مرا در بیان چند کلمه توضیحی زیر ناگزیر ساخت.

بنا بر این جهت اطلاع خواننده گرامی این یادداشت کوتاه را نیز بر آن می افزایم و برای انتشار در اختیار دوستان قرار می دهم:

حقیقت آن است که من آذربایجان را مثل اصفهان و شیراز و کاشان دوست دارم و بیشتر و بهترین دوست های من آذری بوده اند و هستند. بنا بر این اگر حساسیتی در برخی نوشته های من نسبت به این منطقه دیده می شود دلیل عشق و علاقه ایست که به این بخش از کهن ترین و مهم ترین ناحیه این سرزمین، دارم.

ازین رو همانقدر که با انسان های شریف و ایران دوست و چیز فهم این منطقه احساس برادری و نزدیکی دارم، به همان اندازه از بد اندیشی ها و افکار نابخردانه ای که طی این شصت هفتاد سال به کوشش بیگانگان (روسیه تزاری یا ترکیه آتاتورکی) رایج شده بیزارم و با دیدن و شنیدن این گونه تبلیغات غمگین می شوم و به زبان می آیم و آنچه را که در این باره می اندیشم با دوست و دشمن در میان می گذارم.

بر اساس همین احساس - که جز ملهم از میهن دوستی و ارادت و عشق به آذربایجان و مردم این استان نبوده، سخنهایی گفته ام و مطالبی نوشته ام.

یکی از آن مطالب پاسخی بود که در جواب تقریرات و نظرات تند روانه «ایران ستیزانه» رضا براهنی، به نام «زبان فارسی، باستان گرایی و هویت ایرانیان» نوشته و منتشر کرده ام. ظاهر! این مطلب که همراه با دوسه مقاله دیگر در کتابی به نام «زبان فارسی و هویت ایرانیان» انتشار اینترنتی یافت و مورد توجه و عنایت بسیاری از ایرانیان وطن دوست واقع شد، بر بسیاری از دلباختگان مکتب باقروفی و پان ترکی خوش نیامده و کینه آنان را برانگیخته است.

از اینرو همواره شاهد پیام های پر از اهانت و اتهام و ناسزا از سوی برخی هویت باختگان و خود فروختگانی بوده ام که خود را طرفدار استقلال آذربایجان می دانند و این بخش باشکوه از میهن ایرانیان را ارث پدر خود تصور می کنند و می پندارند که مردم این کشور، در خوابند و روزی اجازه

خواهند داد که به نام تنوعات زبانی یا فرهنگی متصرفات تزاری کامل شود یا پان تورک های ترکیهء آتاتورکی با بلعیدن سر ایران آرزو های امپراطوری عثمانی را واقعیت بخشند.

به هر حال تا آنجا که به من مربوط می شود و تا آنجا که از توانایی ناچیز قلم من برمی آید با افکار ضد ایرانی مبارزه خواهم کرد و از فحش و ناسزای احدی خم به ابرو نخواهم آورد . زیرا به قول دوست :

نازنینم دکتر غلامحسین ساعدی

ما گر ز سر بریده می ترسیدیم
در مجلس عاشقان نمی رقصیدیم

پس خیال ناسزا گویان اینتر نتی که صندوق پست الکترونیک ما را از رذالت و جهل خودشان پر می کنند تخت باشد. خشمی اگر در این گفته های من است مستقیماً متوجه بد اندیشان به ایران و بد سگالان به منافع تاریخی و ملی ایرانزمین است و کیست که در دوستداری و عشق ما به مردم آذری و بلوچ و !کرد و لر و باقی ایرانیان تردید کند؟ همین

!قصهء ما راسته

باز یکی بود ، یکی نبود
دورهء هرکی هرکی بود
یه روزگار سرسری
شیر تو شیری ، خرتو خری
سی سال آزر بود
که دیگ ملا بار بود
میون این بودنیا
حاج آقا فرمودنیا
تو دکونا تو بازی
میدون ترکتازی
گرگ و شغال ایاغ بود
بازار فتنه داغ بود
بزرگه شهر قصه
بسه که زهره قصه

بازار قند فروشا
رفته به شهر موشا
توقسه های حالا
دیو داره دست بالا
خرچسونه رئیسه
کیسه باد و فیه
پهلونه به بنده
زخم دلو می بنده
خلاصه تو این شلوغی
زندگی دروغی
عاطفه گنگ و لاله
قحطی حس و حاله
عشق وطن تو کیفه
صابون بند لیفه
صابون بزن که پاک بشی
عاشق سینه چاک بشی
به نام دین کشورتو
مادرتو خواهرتو
زیر پای ملا بندازی
دس بکشی ، پا بندازی
به نام قوم برترت
زبون نیشکر ترت
کشور ذلت بسازی
هزار تا ملت بسازی
ملت این ملت اون
ملت آب ، ملت نون
ملت شر ، ملت شور
ملت زر ، ملت زور
خلاصه روزگاره

دست بدی به کاره
هرخری فدرالیسته
مشغول رقص رو پیسته
رقص خره بی نقصه
به ساز گرگ می رقصه
شغاله غزلخون او مده
از دم دکون او مده
هی ای دل ای دل می کنه
کار دلو مشگل می کنه
با عینک زن می بینه
شانومه رو دشمن می بینه
حافظو ویزا نمی ده
به ده خودش را نمی ده
سعدی رو فاشییس می بینه
سر دولشو خیس می بینه
نظامی شم که ترکه
باباش بچهء گرگه
خلاصه هرکی هرکیه
کی می دونه که خر کیه؟

میون این خر توخری
وطن زنی، ملاخوری
یه خانم نمازی بود
که تنها پیش قاضی بود
شاعر ما که دیدش
حرف و سخن شنیدش
دید که به نام فاخته
رفته وطن رو باخته
زمزمه شو شرو کرد

: روی سخن به او کرد

ای خانم نمازی
تنها نرو به قاضی
قاضی سر نمازه
در حال کشف رازه
فال تو رو می بینه
ور شورت می شینه
دس میذاره رو پشتش
یک چک نقد تو مُشتش
بش میگه : «آق نماز قالی
وای چه زنی ، چه بلبلی
بلبل باغِ باقروف
حرفای شیک طاق و جُف
خوش سر و خوش زبونه
دشمنو می چزونه
بگیر که نوش جونیه
مزد وطن چزونیه
راس میگه این خانوم بلات
بلبل شیک ناقلات
ایرونیا ستمگرن
دشمن خلق خاورن
حمومشون خزینه شون
دل ندارن تو سینه شون
مغزی تو پوس ندارن
مغولا رو دوس ندارن
دشمن ترک وتازی ان
اهل زبون درازی ان
زبونشون دری وری

وسيلهء ستمگرى
ميگن به گيرگيزيسونى
باس زن گردى بسونى
هرچى بخواى به من بگى
تركى نباس سخن بگى
مثل گلای قالى
افارسى بايد بنالى
تيغ زبون كشيده ن
تركى رو سر بریدن
يه دورهء هزاره
ترك ديگه سر نداره
قاتل تيع به مُشتند
سبكتگينو كشتند
از رو آتيش پریدن
چنگيز و سربریدن
تو مجلس هُلاكو
كلك زدن به باكو
باصفوى نشستن
نمكدونو شكستن
خوردند آش قزلباش
اگفتند ارواى باباش
قاجارو جارو كردن
پولاشو پارو كردن
يه مرد او مد سوادكوهى
پرید رو اسب با پرووى
گرفت باايست خبردار
افسار اسب قاجار
گفت ديگه مهترى بسه
دورهء خرخرى بسه

گفت قجرا خرابین
زیر لجن به خوابین
خلاصه کودتا کرد
قاجارو کله پا کرد
فارسی رو اخترا کرد
ورد زبون ما کرد
دشت ادب رو کشته
کتابا رو اون نوشته
سعدی کجا کتاب داشت؟
گلستونای ناب داشت؟
فتحعلیشا که شا بود
حافظشون کجا بود؟
نیظامی لر دروغه
قصهء عهد بوقه
نیظامی هرچی گفته
با ترکی جُفتِ جفته
خیام که خیمه ساز بود
همه ش سر نماز بود
با خانم نمازی
دعا می کرد به قاضی
راسی که خیلی شر بود
دشمن این بشر بود
حقوق می خواس همیشه
تا بزنه به شیشه
بطری رو رو به را کنه
! دُعا به جون شا کنه
ساغر می به دستش
با ساقیای مستش
حال کنه دونه دونه

رباعیات بخونه
دری وری بلافه
شعر دری بیافه
با لطف شاه سلجوق
زر بریزه تو صندوق
هی سور و سات جور بکنه
ترکی رو سانسور بکنه
تا سنجر و ملکشا
نه بک باشن نه پاشا
آسیمیلهء دری بشن
ترکای سرسری بشن
زبون مادریشون
نه قم بره نه کاشون
تو اردبیل بمونه
آیریلیقو بخونه
صائبشون کی بوده؟
ایه رند جوکی بوده
رفته تو هند نشسته
تخمه کدو شیکسته
گفته به اهل تبریز
صائبم و شکر ریز
اما دروغ نوشته
! راستی که خیلی زشته
فیردوسی شون ضدزنه
با فمینیستا دشمنه
دشمنی شم عمیقه
با ازدها رفیقه
گرد آفرید که زن نبود
سوار نیزه زن نبود

گرد آفرید به فیل بود
تو شهر اردبیل بود
فیردوسی لر دروغ گفت
مفتی و بی حقوق گفت
اسم فیلو چلونده
تو شاهنومه ش چپونده
شاهنومه مال لاره
رستمش ام شعاره
طوس به دهات کرمونه
شانومه توش فراوونه
غیر دروغ و حرف مف
والا دروغه هرکی گف
فیردوسی هی دروغ بافت
قصهء عهد بوق بافت
تا شاه ترک و خر کنه
پول از کیسه ش به در کنه
شاه ولی پول ندادش
برگ وصول ندادش
محمود زابلستون
نه شیر دادش نه پسون
شاه مشنگ زاول
به شانومه ش نداد پول
گف برو با کتابت
سی سال رنج و عذابت
محمود بی طهارت
هندو نکرده غارت
که مُف بده به طوسی
به شاعر مجوسی
شا نوکر خلیفه س

با خلفا تو کیسه س

مشغول قتل و ذکره

دشمن اهل فکره

خلاصه این رضا خان

فارسی آورد به ایران

ایران که مال ترکه

ملک و منال ترکه

هزار ساله تو چنگ ماس

دلبر شوخ و شنگ ماس

یه روز تو چنگ ازبکه

یه روز مال اتابکه

یه روز تو دست طغریه

یه روز رو اسب چُغریه

یه روز مال اولغ تگین

یه روز پیش آلتکین

یه روز تو دست تیمور

بلا دور بلا دور

یه روز تو چنگ قوبلای

! دده م وای! دده م وای

خلاصه این هزاره

ترک به خرش سواره

ایران که مفت چنگشه

وارث صلح و جنگشه

غلط کرده سوادکویی

که شا شده با پر رویی

عروسو به بخت رسونده

فارسو به تخت نشونده

قافیه رو نباخته

حافظ و سعدی ساخته
زبون قوم مغلوب
ترکی رو کرده مرعوب
حقوق و بی بشر کرد
عرب را خونجگر کرد
بلوچو خوار و زار کرد
کردا رو تار و مار کرد
لر دیگه جون نداره
سرو زبون نداره
با برنو شکاری
گیلکو برده ساری
تو جنگل مازندرون
طالشو کرده بی زبون
گفته که فارسی بنویس
تا ئمره تو بدم بیس
ترکی اگر نوشتی
لایق سنگ و خشتی
برّه با قوچ نداریم
بلوچ ملوچ نداریم
گرمی رو سردی کرده
کُردی رو گُردی کرده
عدلو از اینجا برده
ظلم وستم آورده
حافظو بُرده مجلس
سعدی شده مدرس
کتاب فارسی خونده
با زور به ما چپونده
دانشگاهش ستمگری
دُرّ دری ، درّ دری

دَرِ درِی به ما میده
علم و ادب کجا میده؟
دُرّ دریش حالش
لایق مُشت و مالش
نه دُر می خوام نه دونه
که قیمتش گرونه
دُر میده تا طلا نده
حقمونو به ما نده
نذاره به نون چُرک بگیم
قصهء خان و بک بگیم
نذاره به آب بگیم سو
بین بُناب و اُسکو
عاشق بشیم ، ساز بز نیم
بیات شیراز بز نیم
خورشت کنگر بخوریم
انگور عسگر بخوریم
شوخ بشیم شاد بشیم
یه تُرکِ آزاد بشیم
با نوچهء اتابک
بریم به شهر بابک
بابک بادومی چش
مرد رشیدِ سرکش
ترکا رو قهرمان بود
جد اتابکان بود
میون مردا تک بود
هم بای بود و هم بک بود
خونه ش رو کوه اهره
تاج سر کلپیره
نه هیز بوده ، نه دُر بوده

سرکردهء آغوز بوده
به قول سایت یاهو
بابک به آب می گف سو
گوگل خودش نوشته بود
ننه ء بابک فرشته بود
ننهء بابک که ماه بوده
خاتون قصر شاه بوده
شا که نه ، خاقان بزرگ
رفیق سگ ، نژاد گرگ
کی گف که ترک نبوده؟
نبیرهء گرگ نبوده؟
کی گف که تنبور می زده
عربا را از دور می زده
شیر بوده ، پلنگ بوده
با خلیفه به جنگ بوده
شمشیر بزّون می زده
به نام ایرون می زده ؟
ایرون کجا ایرون بود؟
یه شهرک ویرون بود
ده کوره ای تو مارس بود
!کشور قوم فارس بود
تا قزاق سوادکویی
با قلدری ، با پررویی
اسمشو جا به جا کرد
فارس رو ایرون صدا کرد
وگر نه ایران کجا بود؟
رستم دستان کجا بود؟
آتیش زردش کدومه؟
داریوش و کوروش کدومه؟

بیابین یه لحظه جم شید
برید به تخت جمشید
نه کاخه و نه کوخه
یه مش سنگ و کلوخه
تمدنش چی بوده ؟
!هیچی به هیچی بوده
او هام اهل دود بوده
تبلیغات یهود بوده؟
سرکیسهء توریستی
بیزینس صهیونیستی
شاهنومه بار گذاشته ن
ما رو سر کار گذاشتن
سعدی به ما خورونده ن
صاحب سفره مونده ن
حافظشون مشنگه
کی گفته که قشنگه؟
اینا ادب داغ ندیده ه ن
شاعر قبحاق ندیده ن
تار ندیده ن پود ندیده ن
کار دده قور قود ندیده ن
به باغ گل خیز می نازن
به شمس تبریز می نازن
به حاضر و به غائب
به رومی و به صائب
اینا همه حرف مفتی
جاعله هرکی گفته
سر تا به پاش فریبه
نقل یه مُش ادیبه
پنبهء جعلی تافته ن

قصهء فارسى بافته ن
تا ما زيون وا نكنيم
خودمونو پيدا نكنيم
مقيم شهر قم بشيم
بين غريبا گم بشيم
به اصفهان سر بکشيم
كاج و صنوبر بکشيم
راهى باغ فين باشيم
نه اون باشيم ، نه اين باشيم
هوئيمون و گم كنيم
در خونه رو پلم كنيم
خلاصه از مازندرون
يه قلچماق اومد بيرون
نذاش كه ما جدا بشيم
خانبك و خانبابا بشيم
خاكسترو هوا كنيم
گرگمونو صداكنيم
بگيم كه اهل درديم
چون از نژاد زرديم
بگيم كه خوش نژاديم
وارث عدل و داديم
زير درخت آلو
وارث آق قويونلو
زير درخت سنبل
وارث تخت طغرل
زير درخت ترخون
وارث ملك ارغون
خلاصه اين رضا بده
بد كلكى به ما زده

نذاشته تاریخ بسازیم
چماق سر سیخ بسازیم
زبون رو نفله کرده
فارسی را قبله کرده
قبله که کعبه بودش
مثل یه جعبه بودش
قلب خدا بود اونجا
معبد ما بود اونجا
این اونجا را سراب کرد
فارسی رو پاش حساب کرد
دستی به زیر دول زد
اینجوری ما رو گول زد
اما به قول قاضی
نشاشیدی شب درازی
یعنی شبت درازه
درت به کوچه وازه
قاضی ما بشر تره
از همه با خبر تره
نشسته در جمع ملل
اهل زبون ، اهل عمل
فارسی رو راس و امیسونه
حقوق ما رو می سونه
چوب می کنه تو آسیناش
هم تو اوناش ، هم تو ایناش
نمذاره تا ما جون داریم
استامبولی زبون داریم
حافظو اوسا بدونیم
رومی رو ملا بدونیم
سعدی رو سور و سات بدیم

به خورد لات و پات بدیم
خیامو با تار بز نیم
تو اردبیل جار بز نیم
قاضی ما قویّه
با فرم و محتویه
دلار داره یه خروار
دار دار، خبردار
چک ها رو بده به سردار
سرکیسه رو نگه دار

فاخته خانم سخن گفت
میون انجمن گفت
شاعر دربدر شنید
بی خبری، خبر شنید
می خواس جوابی بش بگه
حرف حسابی بش بگه
قصه به قصه اومد
دلش به غصه اومد
که میهنش خراب شده
،یک جوری انقلاب شده
که هرخری فاخته می شه
خود زن و خودباخته می شه
می شینه تو جمع ملل
یه خائن علی البدل
ضد وطن ساز می زنه
هی زیر آواز می زنه
که حق ما کجا شده؟
!لفظ دری خدائده
لفظ دری ستمگره

دشمن نوع بشره
باید دری درو بشه
! آتیش بشه ، الو بشه
چونکه رضا خان اومده
با تیغ و سوهان اومده
به ضرب سیخ و خنجر
!فارسی داده به کشور
لفظ دری تو زنبه
باید بره دوشنبه
لفظ دری از امل
باید بره به کابل
لفظ دری ضدّ زنه
با فمینیستا دشمنه
چونکه جناب طوسی
درست شب عروسی
گفته به زن که سر خوشه
بر تن شیر نر خوشه
گفته که زن باید بزاد
مرد دلیر خوش نژاد
خلاصه فارسی عقبه
نوچهء لفظ عربی
لهجه ء سی و سومه
توت هرات ، قند قمه
خوب شکره ؟ به ما چه؟
ثقل تره به ما چه
ما بچه های گرگیم
از گشنگی بمرسیم
بند دلار و شل کنید
شونه های ما رو پُل کنید

راه دھو نشون می دیدم
وطنو به اینو اون می دیم
خلاصه آنچه گفته شد
یا دم گوش شنفته شد
غصهء اهل غم بود
گریهء جام جم بود
شکوهء دل شلوغہ
نشنو اگر دروغہ
قصهء ما راستہ
! هرچی دلت خواسته

.....

محمد جلالی چیمہ

پاریس 25.12.2008

<https://msahar.blogspot.com/>